

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

سلسلہ تقریرات دروس تفسیری
حضرت آیت اللہ مہدوی کئے (رحمۃ اللہ علیہ)

تفسیر سورہ بقرہ
(جلد ششم)

تحقیق و تنظیم:
دکتر محمد عترت دوست (جانی پور)
عضو ہیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی



انشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: سلسله تقریرات دروس تفسیری حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله علیه): تفسیر سوره مبارکه بقره (جلد ششم)

تحقیق و تنظیم: دکتر محمد عترت‌دوست (جانی‌پور)

به اهتمام: دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله علیه)

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

صفحه‌آرا: رضا عبداللهی بجندی

طراح جلد: محمدحسین بصیری

نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دیبا

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۳۹۹

قیمت: ۲۴۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۰۴-۹

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۲ و ۳

تلفن: ۶۶۹۷۳۲۱۲

فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه

سندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵: کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲

فروشگاه اینترنتی: www.ketabesadiq.ir • pub@isu.ac.ir

سروشنامه: مهدوی کنی، محمدرضا. ۱۳۱۰-۱۳۹۳.

عنوان و نام پدیدآور: سلسله تقریرات دروس تفسیری حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله علیه): تفسیر سوره مبارکه بقره / تحقیق و تنظیم محمد عترت‌دوست (جانی‌پور)؛ به اهتمام دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله علیه).

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ج.

شابک (ج ۱): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۶۶۶-۲

شابک (ج ۲): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۶۶۷-۰

شابک (ج ۳): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۷۶۶-۰

شابک (ج ۴): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۰۰-۱

شابک (ج ۵): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۰۲-۲

شابک (ج ۶): ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۰۴-۹

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: قرآن. سوره بقره

شناسه افزوده: عترت‌دوست، محمد، ۱۳۶۱ -

شناسه افزوده: دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله مهدوی کنی

شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ اس ۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۵۵۰۱۷

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست اجمالی

سخن ناشر	۱۱
مقدمه محقق	۱۳
فصل ۱. مباحث مقدماتی تفسیر	۱۷
فصل ۲. گفتاری پیرامون خلیفه شدن انسان	۴۱
فصل ۳. گفتاری پیرامون تسبیح و تقدیس	۹۷
فصل ۴. گفتاری پیرامون چیستی «الاسماء»	۱۱۷
منابع و مأخذ	۱۵۵
نمایه	۱۶۱

فهرست تفصیلی

سخن ناشر	۱۱
مقدمه محقق	۱۳
فصل ۱. مباحث مقدماتی تفسیر	۱۷
۱-۱. بررسی صنایع ادبی آیه	۱۸
۱-۱-۱. چرایی استینافی بودن حرف «واو»	۱۹
۲-۱-۱. چرایی ظرف بودن حرف «اذ»	۲۲
۳-۱-۱. چرایی اشاره به صفت ربوبیت خداوند	۲۳
۴-۱-۱. چرایی مخاطب بودن پیامبر اکرم (ﷺ)	۲۵
۵-۱-۱. چرایی به یاد آوردن واقعه	۳۰
۶-۱-۱. چگونگی ساخت کلمه «ملائکه»	۳۲
۲-۱. توجه به حقایق باطنی نهفته در ظاهر آیات	۳۷
فصل ۲. گفتاری پیرامون خلیفه شدن انسان	۴۱
۱-۲. تبیین زمان اعتراض ملائکه به خلیفه شدن انسان	۴۲
۲-۲. تبیین سؤال تعجبی ملائکه از چگونگی خلیفه شدن انسان	۴۴
۳-۲. تبیین مفهوم لغوی خلیفه	۴۸
۱-۳-۲. تفاوت خلیفه با امام	۵۰
۲-۳-۲. تفاوت خلیفه با وصی	۵۲
۳-۳-۲. تفاوت خلیفه با وارث	۵۵

- ۲-۴. تبیین مفهوم اصطلاحی خلیفه ۵۶
- ۲-۵. ضرورت عصمت خلیفه و امام ۶۱
- ۲-۶. نظرات مختلف پیرامون خلیفه شدن انسان ۶۷
- ۲-۷. راهکار کشف تفسیر صحیح آیات قرآن کریم ۷۱
- ۲-۷-۱. پرهیز از روایات اسرائیلی ۷۱
- ۲-۷-۲. مراجعه به مجموع آیات قرآن کریم ۸۰
- ۲-۸. نقد نظرات مختلف پیرامون خلیفه شدن انسان ۸۲
- ۲-۸-۱. عدم امکان خلافت از جانب خداوند متعال از منظر قرآن کریم ۸۳
- ۲-۸-۲. عدم امکان خلافت از جانب ملائکه و جن از منظر قرآن کریم ۸۹
- ۲-۸-۳. عدم امکان خلافت از جانب انسان‌های دیگر از منظر قرآن کریم ۹۳
- فصل ۳. گفتاری پیرامون تسبیح و تقدیس ۹۷
- ۳-۱. مفهوم تسبیح و تقدیس ۹۸
- ۳-۲. تفاوت تسبیح با تقدیس ۱۰۲
- ۳-۳. معرفت حقیقی الله در پرتو تسبیح همراه با حمد ۱۰۷
- ۳-۴. علت تقدم تسبیح بر تحمید ۱۱۱
- فصل ۴. گفتاری پیرامون چیستی «الاسماء» ۱۱۷
- ۴-۱. پذیرش ضمنی وجود ویژگی‌های منفی در انسان ۱۱۷
- ۴-۲. تعجب ملائکه از انتخاب انسان برای مقام خلافت ۱۲۱
- ۴-۳. علم به الاسماء؛ مهم‌ترین لازمه وصول به مقام خلافت ۱۲۴
- ۴-۴. تفسیر الاسماء به آگاهی از علوم مختلف ۱۲۶
- ۴-۵. نقد تفاسیر مطرح از الاسماء ۱۲۹
- ۴-۵-۱. نفی رابطه مستقیم میان آگاهی از اسم با آگاهی از علوم مختلف ۱۲۹

فهرست مطالب □ ۹

۱۳۱ ۲-۴-۵. نفی فایده آگاهی از علوم مختلف برای مقام خلافت
۱۳۳ ۶-۴. تأکید بر ماهیت وجودی داشتن الاسماء
۱۳۸ ۷-۴. تأکید بر مسمای معقول داشتن الاسماء
۱۴۲ ۸-۴. آگاهی از الاسماء؛ حجّتی برای روح ملکوتی انسان
۱۴۴ ۹-۴. عدم آگاهی از الاسماء؛ حجّتی برای ناقص بودن عبادت
۱۴۷ ۱۰-۴. آگاهی از الاسماء؛ حجّتی برای کرامت انسان
۱۵۱ ۱۱-۴. آگاهی از الاسماء؛ حجّتی برای ضرورت تکامل انسان
۱۵۵ منابع و مأخذ
۱۶۱ نمایه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) که از سوی ریاست فقید دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می توان مقوله ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می سازد.

از سوی دیگر «سیاست ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست ها در گرو انجام پژوهش های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان های فکری و اجرایی به حساب می آیند و نمی توان آینده درخشانی را بدون توانایی های علمی — پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش آموختگان این نهاد است

که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد. معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت (ان شاء الله).

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه محقق

آنچه در این کتاب تقدیم خوانندگان گرامی می‌گردد، بخش پایانی از مجموعه مباحث تفسیری سوره مبارکه بقره حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله‌علیه) است که در واحد خواهران دانشگاه امام صادق (رحمته‌الله‌علیه) ارائه شده بود. در این سلسله جلسات، حضرت استاد به تفسیر سی و سه آیه نخست سوره مبارکه بقره پرداخته بودند که به دلیل گستردگی مباحث، در شش جلد منتشر گردید. در این کتاب که بخش پایانی مباحث را شامل می‌شود، حضرت استاد به تفسیر و تبیین آیات سی ام تا سی و سوم سوره مبارکه بقره پرداخته‌اند که موضوع اصلی آنها «خلافت انسان بر روی زمین» است. نگاه عالمانه، تخصصی و چندبُعدی حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله‌علیه) به آیات قرآنی باعث شده است که این بخش از مطالب تفسیری ایشان، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار گشته و برای علاقه‌مندان به معارف اسلامی و مباحث تفسیری، بسیار مفید واقع شود.

ایشان معتقدند خداوند متعال پس از آنکه جهان هستی را با ابعاد پیچیده و مرموزش برای استفاده و بهره‌گیری انسان‌ها خلق نموده، اراده کرده است که برخی انسان‌های خاص را به عنوان خلیفه و جانشین خودش بر روی زمین معرفی نماید. این اعلام اگرچه در ابتدا مورد تعجب ملائکه واقع شده و از خداوند متعال علت برتری انسان اهل فساد و خون‌ریزی را از خودشان که اهل تسبیح و تقدیس پروردگار بودند، طلب می‌کنند، ولیکن در پایان با آگاه شدن از وجود «الاسماء» و علم انسان به آنها، این واقعیت را می‌پذیرند که تنها انسان می‌تواند خلیفه بشود.

البته حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله‌علیه) این مطلب را با استدلال‌های مختلف اثبات نموده و جزئیات بسیاری از واقعیت ماجرا برای دانشجویان و طلاب بیان

می‌کنند. به عنوان مثال ایشان در ابتدا با اشاره به دلایل استینافی بودن حرف «واو»، نوع ظرف بودن حرف «إذ»، چرایی اشاره به صفت ربوبیت خداوند در ابتدای آیه، چرایی مخاطب بودن پیامبر اکرم (ﷺ) در این آیه خاص و نیز توجه به چگونگی ساخت کلمه «ملائکه» از ماده «ألک»، ذهن مخاطب را آماده پذیرش این مطلب می‌کنند که آیات مورد بحث، از جمله مهم‌ترین و کلیدی‌ترین آیات در بحث هدف خلقت انسان بوده و به مطالبی پیچیده در این خصوص اشاره دارد و برای تفسیر صحیح و کامل آن، می‌بایست به دیگر آیات مشابه و نظیر آن در کل قرآن کریم توجه نمود.

استاد در گام دوم به تبیین مفهوم لغوی و اصطلاحی «خلیفه» پرداخته و ضمن بررسی تفاوت ماهوی آن با «وصایت» و «امامت» و «ورانت»، به طرح این سؤال می‌پردازند که اساساً انسان قرار است از طرف چه کسی خلیفه بشود؟ ایشان در پاسخ ابتدا پنج نظر مختلف در این خصوص بیان کرده و سپس با تذکر دادن این مطلب که روش صحیح تفسیر قرآن کریم، مراجعه به دیگر آیات قرآن کریم و فهم روح حاکم بر معرف قرآنی است و در این مسیر می‌بایست از روایات اسرائیلی و آنچه در طول تاریخ در تفاسیر قرآنی وارد شده، اجتناب کرد، در نهایت با استفاده از ادله عقلی و نقلی به نقد آن نظرات پرداخته و در پایان این مطلب را نفی می‌کنند که انسان نمی‌تواند خلیفه و جانشین خداوند متعال، یا ملائکه، یا جن، یا نسناس و یا انسان‌های دیگر بشود.

ایشان پس از آنکه امکان خلافت و جانشینی انسان از دیگران را نفی و ابطال نموده، با توجه به عبارات آیات مورد بحث و آنچه ملائکه متعجبانه به خداوند متعال عرضه کرده بودند که چرا موجودی اهل فساد و خون‌ریزی را می‌خواهد خلیفه قرار دهد، در حالی که ملائکه دائماً در حال تسبیح همراه با حمد و تقدیس او هستند، به بررسی ویژگی‌های لازم و ضروری خلیفه از منظر ملائکه پرداخته و این مطلب را استنباط می‌کنند که در این بخش از آیه، ویژگی‌های بایسته و نبایسته خلیفه مطرح شده است. به همین دلیل ایشان در ادامه مباحث به صورت خیلی عمیق و ریشه‌ای، مفاهیم تسبیح و تحمید و تقدیس را مورد بررسی قرار داده و چستی تسبیح همراه با تحمید و تقدیس پس از تسبیح را برای مخاطبان خود، تبیین می‌کنند. توجه به این مطلب که اساساً تسبیح پروردگار عالمیان چگونه است، و چرا این تسبیح باید همراه با تحمید باشد، و چرا تقدیس پس از آن ذکر شده، و

چه ارتباطی میان تسبیح و تقدیس وجود دارد، یکی از زیباترین و جالب‌ترین مطالب تفسیری حضرت استاد است که در کمتر کتاب تفسیری بدان پرداخته شده و کمتر کسی از مفسران قرآن کریم بدان توجه نموده است. نتایج این بخش از گفتارهای استاد نشان می‌دهد که مقوله تسبیح و تقدیس خداوند متعال، چیزی فراتر از عبادت کردن بوده و به نوعی عبودیت خاص اشاره دارد که تنها برخی افراد، شایستگی و قابلیت آن را دارند.

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله‌علیه)، با استفاده از این مقدمات مطوّل و نکته‌گویی‌های ظریف، در نهایت به تبیین چیستی و ماهیت «الاسماء» در آیه سی و یکم پرداخته و این نظریه را مطرح می‌کنند که «الاسماء به موجوداتی معقول و معین اشاره دارد». ایشان برای تبیین نظریه خود، ابتدا به نقد نظرات مختلف مطرح شده در رابطه با چیستی الاسماء از منظر برخی مفسران قرآن کریم پرداخته و این مطلب که برخی گمان کرده‌اند، منظور از الاسماء، همان آگاهی به علوم مختلف است را با ادله متعدد، نقد و ابطال می‌کنند. در مرحله دوم ایشان با استفاده از قرائن لفظی متصل در آیه و نیز دیگر قرائن غیرمنفصل، به تبیین این مطلب می‌پردازند که الاسماء، ماهیت وجودی و مسمّای معقول داشته و به افرادی خاص در عالم خلقت اشاره دارد که همانا نور مقدس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) می‌باشند. این مطلب نیز از جمله بخش‌های جذّاب و خواندنی کتاب است که توصیه می‌شود خواننده گرامی حتماً به مطالعه آن بپردازد تا با بخشی از حقایق و معارف نورانی و باطنی قرآن کریم آشنا شود.

آنچه حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله‌علیه) در پایان مباحث خود به عنوان نتیجه‌گیری بیان کرده‌اند، ارائه حجّت‌هایی است برای انسان‌ها که متوجه روح ملکوتی و کرامت جایگاه خود شده و به این مطلب توجه داشته باشند که عدم آگاهی به ماهیت الاسماء مدنظر خداوند متعال در آیات مورد بحث و عدم ارتباط با آنها، موجب نقصان عبادت است و حتی تسبیح و تحمید و تقدیس ملائکه کرام نیز به دلیل عدم آگاهی به ماهیت الاسماء، عبادتی ناقص بوده است. آگاهی اجمالی انسان به الاسماء خاص مطرح شده در آیات قرآن کریم که باعث برتری بالقوه انسان بر ملائکه شده، ایجاب می‌کند که عموم انسان‌ها به دنبال تلاش برای کسب آگاهی و معرفت بیشتری نسبت به آن الاسماء بوده و تا حد ممکن تلاش کنند با آن موجودات معقول و معین و نورانی، ارتباط دائم و حقیقی برقرار کنند. این

مطلب حجّت دیگری است برای انسان‌ها که می‌بایست به دنبال تکامل خود باشند تا بتوانند این ارتباط دائمی و حقیقی را برقرار کرده و قلب خود را برای نزول معرفت الاسماء بدان، طاهر و آماده نمایند. بخش‌های پایانی کلام حضرت استاد اگرچه لحن نصایح اخلاقی دارد، ولیکن مملو از نکات معرفتی و دقیق قرآنی و عرفانی است و نشان‌دهنده قلب پاک و روحانی آن مرد عارف و آگاه و مرتبط با الاسماء می‌باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از اعتماد و حمایت مسئولان دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله) تشکر نمایم که به حقیر اعتماد نموده و وظیفه خطیر تنظیم و تدوین مجموعه آثار تفسیری حضرت استاد را به اینجانب محول نمودند. همچنین لازم است از زحمات جناب آقای دکتر عباس مصلاهی پور به‌عنوان ناظر این کتب نیز تشکر کنم که با نکته‌سنجی‌ها و دقت فراوان خود، نقش مهمی در بهبود کیفیت این آثار داشته‌اند.

از آنجا که هیچ پژوهش علمی بدون خطا و اشتباه نیست، پیشاپیش بابت وقوع هرگونه لغزش در متن کتاب عذرخواهی نموده و متذکر این نکته می‌شوم که در مواردی برای خوانش بهتر متن، مطالبی از طرف محقق به متن اضافه شده و تمامی مطالب پی‌نوشت نیز، توضیحات تکمیلی است که توسط این‌جانب به متن کتاب اضافه شده تا عموم خوانندگان از طیف‌های مختلف جامعه، بتوانند از این کتاب استفاده نموده و با اندیشه‌های تفسیری حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته‌الله) که ترجمان حقیقی معارف قرآن کریم است، آشنا شوند.

وَمِنَ اللَّهِ التُّوفِيقَ

محمد عترت دوست

دکترای علوم قرآن و حدیث از دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

Etratdoost@sru.ac.ir



مباحث مقدماتی تفسیر

پس از آنکه خداوند متعال در آیات بیست و هشتم و بیست و نهم سوره مبارکه بقره، استدلال‌هایی را برای انسان‌ها مطرح کرده و آنها را با حقایق جهان هستی مانند وجود عوالم مختلف در جهان هستی و چگونگی احیا و اماتة انسان‌ها برای انتقال از عالمی به عالم دیگر و نیز خلقت زمین و آسمان و آنچه در آنهاست آشنا کرده، سپس در آیه سی ام از یک حقیقت دیگر در جهان هستی پرده برداشته و به مسئله خلیفه شدن انسان اشاره کرده است و فرموده: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱.

خداوند متعال در این آیه خطاب به همه انسان‌ها می‌فرماید که به یاد بیاورید زمانی را که پروردگارتان به ملائکه گفت قصد دارد در روی زمین، خلیفه و جانشینی قرار دهد، اما ملائکه اعتراض کردند و به خدا گفتند چرا می‌خواهی کسی را خلیفه خودت کنی که اهل فساد و خونریزی است، در حالی که ما همیشه در حال تسبیح و تقدیس تو بوده و به عبارتی صلاحیت بیشتری برای خلیفه شدن از جانب تو داریم. اما خداوند متعال در پاسخ به ملائکه می‌گوید که من چیزی

۱. (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم». پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» (البقره: ۳۰).

می‌دانم که شما نمی‌دانید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

مهم‌ترین بحث این آیه آن است که بفهمیم چرا خداوند متعال قصد داشته انسان را به عنوان خلیفه بر روی زمین تعیین کند؟ و اساساً مفهوم خلیفه چیست؟ و انسان قرار بوده خلیفه و جانشین چه کسی بشود؟ و چرا ملائکه با این کار مخالفت کرده؟ و در نهایت خداوند متعال چه چیزی می‌دانسته است که حتی ملائکه مقرب او نیز نمی‌دانسته‌اند؟ و چرا در ادامه آیه خداوند متعال توضیح نمی‌دهد که چه چیزی در رابطه با انسان می‌دانسته است؟ و چرا قصد چنین کاری را داشته است؟. این آیه نیز همانند دیگر آیات، یکی از مهم‌ترین آیات سوره مبارکه بقره بوده و مباحث بسیار مهمی را مطرح می‌کند که لازم است با دقت بررسی شده و توضیح داده شود.

موضوع این آیه به موضوعات خلقت انسان، خلقت حضرت آدم (ع)، سؤال ملائکه از خدا برای چرایی خلقت انسان، سجده کردن ملائکه بر انسان و عدم سجده شیطان بر انسان و در نهایت هبوط حضرت آدم (ع) و حوا (ع) از بهشت به زمین مربوط است و به همین دلیل لازم است در خلال بحث اشاره‌ای به این موضوعات نیز داشته باشیم. این موضوعات در سوره‌های مختلفی از قرآن کریم مطرح شده و برای اینکه بتوانیم درک صحیح و کاملی از این ماجراها داشته باشیم، لازم است همه آیاتی که به این موضوع اشاره دارند را ملاحظه کنیم. البته وقت ما این اجازه را نمی‌دهد که همه این آیات را بررسی نماییم ولیکن به مقدار ضرورت و نیاز، گریزی به آن مباحث خواهیم داشت و حداقل اشاره مختصری خواهیم کرد. پیش از پرداختن به مباحث محتوایی بسیار مهمی که در این آیه بدان‌ها اشاره شده، ابتدا لازم است چند نکته مختصر پیرامون صنایع ادبی آیه بیان کنیم.

۱-۱. بررسی صنایع ادبی آیه

برای فهم دقیق و کامل آیات قرآنی در ابتدا لازم است که صنایع ادبی آیه و نکات صرفی و نحوی آنها را بررسی کرده و احتمالات مختلفی را که در این رابطه مطرح شده است، در نظر بگیریم.^۱

۱. منظور از صنایع ادبی در اینجا، «علم بدیع» در مباحث علوم قرآنی است. اندیشمندان اموری را که موجب زینت و آرایش کلام می‌شود، محسنات و صنایع بدیع می‌نامند و این صنایع را به دو دسته صنایع لفظی و معنوی تقسیم می‌کنند. عوامل پدید آورنده موسیقی لفظی را بدیع لفظی، و اسباب خلق کننده موسیقی معنوی را بدیع معنوی

۱-۱-۱. چرایی استینافی بودن حرف «واو»

یکی از نکات مهم در رابطه با آیه سی ام سوره مبارکه بقره، حرف «واو» در ابتدای آیه است، چون آیه بدین صورت شروع شده و فرموده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...» یعنی و هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت در رابطه با این حرف «واو» در ابتدای آیه دو نظر مطرح شده است:

الف) حرف استیناف. برخی از مفسران قرآن کریم معتقدند که این حرف برای استیناف است بدین معنا که خداوند متعال قصد داشته در این آیه مبحث جدیدی، متفاوت از مباحث قبلی بیان کند و چون در زبان عربی رسم است که در ابتدای جملاتی که می‌خواهند موضوع جدیدی را بیان کنند، حرف «واو» می‌آورند، لذا در اینجا نیز حرف «واو» ذکر شده تا جمله و موضوع جدیدی شروع شود. به عبارت دیگر دسته‌ای از مفسران قرآن کریم چون معتقدند که موضوع آیه سی ام، هیچ ارتباطی به مباحث قبلی مطرح شده در سوره مبارکه بقره ندارد، لذا حرف «واو» در ابتدای آیه را حرف استیناف در نظر گرفته و آن را بیانگر شروع یک موضوع جدید دانسته‌اند.

ب) حرف عطف. اما دسته‌ای دیگر از مفسران قرآن کریم بیان کرده‌اند که اتفاقاً موضوع آیه بسیار مرتبط با مباحث آیه قبلی بوده و در ادامه بحث از نعمت‌های الهی است. خداوند متعال در آیه بیست و نهم به موضوع خلقت زمین و آسمان‌های هفت گانه برای انسان‌ها اشاره کرده و فرموده است که همه این امکانات را برای بهره‌مندی انسان‌ها خلق کرده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي

گویند، به طوری که در صنعت لفظی زینت و زیبایی کلام وابسته به الفاظ است؛ یعنی اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر دهیم آن زیبایی زایل می‌شود، و در صنعت معنوی، حسن و تزیین کلام مربوط به معنی می‌باشد، چنانکه اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم، باز آن حسن باقی می‌ماند (ظاهر خانی، ۱۳۸۳ ش، ص ۶۸).

ابن ابی الاصبیح کتاب مستقلی درباره بدایع قرآنی به نام «بدیع القرآن» تدوین کرده و در آن حدود صد نوع از انواع بدیع را ذکر نموده است، که برخی از آنها عبارتند از: مجاز؛ استعاره؛ تشبیه؛ کنایه؛ ارداد؛ تمثیل؛ ایجاز؛ اتساع؛ اشاره؛ مساوات؛ بسط؛ ایغال؛ تمهیم؛ تکمیل؛ احتراس؛ استقصا؛ تزییل؛ تردید؛ تکرار؛ تفسیر؛ ایضاح؛ مذهب کلامی؛ مناقضه؛ تمکین؛ توشیح؛ تسهیم؛ تصدیق؛ توریه؛ استخدام؛ التفات؛ اطراد؛ انسجام؛ ادماج؛ افتتان؛ اقتدار؛ استدراک؛ استثنا؛ تقویف؛ تقسیم؛ تدبیح؛ تنکیت؛ تضمین؛ جناس؛ حسن النسق؛ عکس؛ عنوان؛ فرائد؛ مبالغه؛ مطابقه؛ مقابله؛ مراجعه؛ نزهت؛ ابداع؛ حسن ابتدا؛ حسن ختام؛ حسن تخلص؛ استطراد» (برای مطالعه بیشتر ر.ک: ابن ابی الاصبیح، ۱۳۶۸ ش، تمام اثر).

الأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱ و سپس در آیه سی ام، در ادامه اشاره به نعمت‌هایی که برای انسان‌ها خلق کرده، به یکی دیگر از نعمت‌هایش که همانا خلیفه شدن است، اشاره نموده و یا به عبارتی خواسته است علت بهره‌مندی از این نعمت را بیان کند که چون انسان، خلیفه خداوند بوده است، لذا همه آنچه در زمین و آسمان‌هاست برای استفاده او آفریده شده است. بر این اساس، دسته‌ای دیگر از مفسران قرآن کریم حرف «واو» را حرف عطف در نظر گرفته و آیه را در ادامه آیه قبلی دانسته‌اند. به نظر بنده حرف «واو» در این آیه، حرف استیناف است اما به دو دلیل متفاوت از آنچه دیگر مفسران قرآن کریم گفته‌اند. دلایل بنده برای استینافی دانستن حرف «واو» این است که:

۱- اولاً با توجه به سیاق آیات، بعید است که آیه سی ام، در ادامه آیات قبل باشد. این آیه به موضوع دیگری اشاره کرده و بحث از نعمات الهی و استدلال برای محاجه با کافران نیست تا به او ایمان بیاورند، بلکه بحث دیگری در رابطه با خلیفه بودن انسان‌ها مطرح نموده است. در آیات قبلی استدلال‌هایی برای محاجه با کافران و افرادی که هنوز به خداوند متعال ایمان نیاورده‌اند مطرح شده و لذا در ابتدای آیه بیست و هشتم با سؤال استنهایی پرسیده است چرا به خدا کافر شده‌اید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...»^۲ و سپس در ادامه چندین استدلال مطرح نموده تا ادله کافران را ابطال نماید، اما در آیه سی ام سیاق بحث تغییر کرده و می‌فرماید به یاد آورید آن هنگامی را که پروردگارتان به ملائکه گفت می‌خواهم در روی زمین خلیفه‌ای قرار دهم: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...».

البته مخاطب همه این آیات در مرحله اول پیامبر اکرم (ﷺ) و در مرحله دوم همه انسان‌ها هستند و این مطلب را در جلسات قبل به تفصیل بیان نمودیم که سبک قرآن کریم در سخن گفتن چگونه است و مخاطب اولیه و ثانویه آیات چه کسانی هستند و هم اکنون همه ما انسان‌ها مخاطب ثانویه تمامی آیات قرآن کریم هستیم. بنابراین عدم وحدت سیاق نشان می‌دهد که حرف «واو»

۱. او خدایی است که همه آنچه را (از نعمت‌ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است (البقره: ۲۹).
 ۲. چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! ... (البقره: ۲۸).

نمی‌تواند برای عطف باشد و حرف استیناف است.

۲- دلیل دوم این است که بی‌ارتباط بودن آیه سی ام با آیات قبلش به معنی بی‌ارتباطی کامل و مطلق آیه با دیگر آیات سوره بقره نیست، بلکه در راستا و امتداد مجموعه آیه‌ای است که از ابتدا در سوره بقره مطرح شده و اکنون به یکی دیگر از موضوعات مرتبط با مباحث قبلی اشاره شده است. توضیح اینکه منظور از استیناف، بی‌ارتباطی کامل یک موضوع با موضوعات قبلش نیست چون از فرد حکیم بعید است که در یک متن یا خطابه، مطالبی بی‌ارتباط با همدیگر بیان کند. بلکه منظور ارتباط کلی داشتن با موضوع اصلی سخن است. به عنوان مثال وقتی یک سخنران بلیغ و حکیم می‌خواهد مطالبی را بیان کند، مطالب خودش را به چند بخش تقسیم کرده و سپس به ترتیب آنها را بیان می‌نماید، بدین صورت که: اولاً، ثانیاً، ثالثاً و رابعاً و همین‌طور پشت‌سر هم مطالب را بیان می‌کند تا در نهایت آن موضوع کلی را تبیین نماید.

موضوعاتی که به صورت موردی در یک سخنرانی بیان می‌شوند، هر کدام فی‌نفسه یک موضوع کامل و مستقل هستند، ولیکن در کل به موضوع اصلی سخن مرتبط بوده و شاخه‌های آن بحث می‌باشند. حال برای انتقال از یک موضوع فرعی به موضوع فرعی دیگر نمی‌توان از حرف عطف استفاده کرد، بلکه از حرف استیناف استفاده می‌کنند تا نشان دهند که این مطلب جدید در ادامه موضوع قبلی نیست، اما در ارتباط با موضوع اصلی سخن بوده و یکی از بخش‌ها و شاخه‌های آن است.

فلذا به نظر بنده حرف «واو» در ابتدای آیه سی ام که می‌فرماید «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأَنكِةِ...» حرف استیناف است بدین معنا که در ادامه موضوع آیات قبلی بیست و هشتم و بیست و نهم نبوده اما در ارتباط با موضوع اصلی سخن در سوره مبارکه بقره است و یکی دیگر از مباحثی است که خداوند متعال قصد داشته در این سوره شریفه بیان کند. بنابراین معنای استیناف این نیست که هیچ‌گونه ارتباطی میان آیات و مطالب نیست، بلکه ارتباط کلی برقرار است و با توجه به سیاق کلی سوره می‌توان این ارتباط را متوجه شد اما در سیاق جزئی آیات با همدیگر مرتبط نبوده و نمی‌توان آنها را در ادامه همدیگر تفسیر و تبیین نمود.^۱

۱. «استیناف» مصدر باب «استفعال» از ماده «أنف» و در لغت به معنای آغاز و شروع کردن است: «استأنفت الشيء إذا ابتدأته» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۳۸). «استیناف» به معنای «تجدید کردن» می‌آید؛ و

به نظر بنده این آیه در امتداد بحث از مسیر خلقت و تکامل انسان‌ها مطرح شده و همان‌گونه که خلقت اولیه انسان‌ها و موت و حیاتشان، بیانگر بخشی از مسیر خلقت و تکامل آنها بوده و به همین خاطر زمین و آسمان برایشان خلق شده، مسئله خلیفه بودن انسان نیز یکی دیگر از مباحثی است که بیانگر بخش دیگری از مسیر خلقت و تکامل انسان‌ها می‌باشد. همه این موضوعات بخش‌هایی متفاوت از مسیر خلقت و تکامل انسان‌ها را مطرح می‌کنند که به نظر می‌رسد غرض اصلی سوره بقره است و خداوند متعال برای بیان این مطلب اصلی و مهم، مطالبش را به چند دسته تقسیم نموده و بخش‌های مختلف این مسیر را با عبارات مختلف و اشاره به موضوعات مختلف بیان نموده است.^۱

۱-۱-۲. چرایی ظرف بودن کلمه «اذ»

یکی دیگر از نکات ادبی و نحوی مطرح در آیه سی ام سوره مبارکه بقره، چپستی کلمه «اذ» در ابتدای آیه است که می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ...». در اینجا نیز اختلاف نظر است میان مفسران قرآن کریم که کلمه «اذ» چیست و چه نقشی دارد. برخی گفته‌اند که مفعول به است و برخی دیگر آن را مفعول فیه و ظرف دانسته‌اند اما از آنجا که هر ظرفی به یک متعلق نیاز دارد، در تعیین متعلق آن اختلاف نظر پیدا کرده‌اند.

برخی متعلق آن را فعل «أذُكُرُ» به صورت مفرد دانسته‌اند و برخی نیز متعلق آن را فعل «أذُكُرُوا» به صورت جمع دانسته‌اند. کسانی که می‌گویند متعلق حرف «اذ»، فعل «أذُكُرُ» به صورت مفرد است، معتقدند که مخاطب اصلی این آیه پیامبر اکرم

«ادوات استئناف» ادواتی هستند که در اول جمله جدید به کار گرفته می‌شوند و عبارتند از «واو»، «فاء»، «حتی»، «بَلَّ» و «لَکِن». «أُو» و «ثَمَّ» نیز در مواردی از ادات استئناف به شمار می‌آیند (حسن، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۴۵).

۱. علامه طباطبایی (رحمه الله) سیاق این بخش از آیات سوره مبارکه بقره را تبیین غرضی می‌داند که به خاطر آن، انسان‌ها خلق شده و به سمت زمین آمده‌اند: «الآیات تنبئ عن غرض إنزال الإنسان إلى الدنيا و حقيقة جعل الخلافة في الأرض و ما هو آثارها و خواصها، و هي على خلاف سائر قصصه لم يقع في القرآن إلا في محل واحد و هو هذا المحل» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۵).

«این آیات متعرض آن فرضی است که به خاطر آن انسان به سوی دنیا آمد، و نیز حقیقت خلافت در زمین، و آثار و خواص آن را بیان می‌کند، و این مطلب بر خلاف سائر داستان‌هایی که در قرآن آمده، تنها در يك جا آمده است، و آن همین جا است» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۱۷۷).

(ﷻ) بوده و به همین دلیل باید فعل مفرد به کار برده شود چون در ادامه نیز فرموده است «رَبُّكَ» و حرف «کاف» نشان دهنده مفرد بودن مخاطب است، ولیکن کسانی که می‌گویند متعلق حرف «اذ»، فعل «أذْكُرُوا» به صورت جمع است، معتقدند که مخاطب اصلی آیه، همه انسان‌ها می‌باشند و آیه اختصاصی به پیامبر اکرم (ﷺ) ندارد. بلکه همه انسان‌ها را مخاطب قرار داده است و فرموده که به یاد بیاورید هنگامی که خداوند به ملائکه‌اش چنین و چنان گفت.

به طور کلی در قرآن مجید از این نوع عبارت که با حرف «اذ» شروع می‌شود و به مطالبی در گذشته اشاره داشته باشد، زیاد داریم و در اکثر این موارد بحث است که متعلق این حرف چه فعلی می‌باشد. نظر کلی مفسران قرآن کریم آن است که متعلق این حرف در اکثر موارد فعل جمع «أذْكُرُوا» است چرا که مخاطب اصلی و نهایی قرآن کریم همه انسان‌ها می‌باشند و این آیات برای یادآوری مسائلی گفته شده که بیان آنها برای همه انسان‌ها سودمند است. اساساً هدف این آیات، بیان بخشی از مسیر خلقت و تکامل انسانی است و لذا همه انسان‌ها مخاطب این آیات قرآن کریم هستند.^۱

۱-۱-۳. چرایی اشاره به صفت ربوبیت خداوند

یکی دیگر از نکات قابل توجه در خصوص آیه سی ام سوره مبارکه بقره، توجه به واژه «رَبُّكَ» در ابتدای آیه است که فرموده: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...» چرا فرموده است «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ...» یا «وَإِذْ قَالَ الرَّحْمَنُ...» و یا دیگر اسامی خداوند متعال را بیان

۱. لازم به ذکر است که کلمه «اذ» در زبان عربی هم می‌تواند اسم باشد و هم حرف.

الف) در چهار حالت اسم به معنی «حین» است:

۱- ظرف زمان برای فعل ماضی مانند: «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (التوبه: ۴۰).

۲- مفعول به بعد از فعل متعدی مانند: «وَإِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا» (الاعراف: ۸۶).

۳- بدل از مفعول به مانند: «وَإِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا» (الاعراف: ۸۶).

۴- مضاف الیه در صورتی که مضاف آن کلمات (حین، بعد، ساعة و... باشد مانند: «رَبُّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران: ۸۱).

ب) در دو حالت، حرف است:

۱- حرف مفاجات: زمانی که بعد از کلمات (بینما و بینا) بیاید و معنی ناگهانی بدهد مانند: «بَيْنَمَا نَا أَلْفًا مِائَةً إِذْ دَخَلَ صَدِيقِي».

۲- حرف تعلیل مانند: «وَلَمَّا يَبْتَغِ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ» (الزخرف: ۳۹). (ر.ک: ابن عقیل، ۱۹۸۷م، ج ۱، صص ۴۵-۴۷؛ حسینی، ۱۳۶۶ش، ج ۱، صص ۱۰۴-۱۰۹).

نکرده است؟ چرا در اینجا به اسم «رب» اشاره شده است؟ چرا در آیات قبل فرموده «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...»^۱ یا «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ...»^۲ اما در این آیه به صفت ربوبیت خداوند متعال اشاره کرده است؟

به نظر می‌رسد علت اشاره به اسم «رب» در این آیه به این علت باشد که موضوع مطرح شده یعنی مسئله خلیفه قرار دادن انسان، مربوط به جنبه ربوبیت الهی است، نه جنبه خالقیت. باید توجه داشت که مسئله خلقت انسان از مسئله خلیفه قرار دادن او متفاوت است و در این آیه به موضوع خلقت انسان اشاره نمی‌کند، بلکه مسئله‌ای که بیان شده، مسئله خلیفه قرار دادن انسان و اعتراض ملائکه به این کار و پاسخی است که خداوند متعال به ملائکه بیان می‌کند. مسئله خلقت انسان، به عالم خلق و خالقیت خداوند متعال مربوط است اما مسئله خلیفه قرار دادن او موضوعی است که به عالم امر و ربوبیت الهی مرتبط بوده و به همین دلیل از اسم «رب» در آیه استفاده شده است.

بین عالم خلق و عالم امر تفاوت‌هایی وجود دارد.^۳ عالم خلق مربوط به همه موجودات جهان هستی است که خداوند متعال افاضه فیض نموده و آنها را خلق نموده است، اما عالم امر تنها مربوط به بخشی از مخلوقات و کسانی که است در مسیر خلقت خود، قصد تکامل داشته و می‌خواهند مراتب رشد و تکامل برای قرب الهی را طی کنند. موضوع خلیفه شدن انسان به مسئله تکامل او مرتبط است

۱. چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟!... (البقره: ۲۸).

۲. او خدایی است که همه آنچه را (از نعمت‌ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید... (البقره: ۲۹).

۳. «عالم امر»، اصطلاحی است در کلام برخی عارفان، به معنای جهانی که با حواس پنج‌گانه درک شدنی نیست. «عالم امر» در مقابل عالم خلق قرار دارد که با این حواس درک می‌شود. ریشه اعتقاد به جهان امر را در عبارت «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (الاعراف: ۵۴) دانسته‌اند. با این حال، علامه طباطبایی (رحمته) در تفسیر المیزان، خلق و امر در آیه مذکور را نه به معنای دو جهان مستقل، بلکه به معنای قدرت آفرینش خداوند و فرمان خداوند معرفی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۵۰).

البته بلاغی در کتاب حجت التفسیر، ذیل آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (الاسراء: ۸۵) نیز از دو عالم خلق و امر سخن گفته که براساس آن، بدن انسان نمونه‌ای از عالم خلق، و روح نمونه‌ای از عالم امر دانسته شده است. وی معتقد است عالم امر، جهانی است که بر خلاف عالم خلق، از محسوسات نیست و با حواس پنجگانه درک نمی‌شود (بلاغی، ۱۳۸۶ق، ج ۴، ص ۸۴). ملاصدرا، فیلسوف شیعه قرن یازدهم قمری، نیز معتقد است خداوند جهان‌های متعددی آفریده است که همه آنها در دو عالم خلاصه می‌شود: عالم خلق و عالم امر. او عالم خلق را همان دنیا و عالم امر را عالم مجردات دانسته و گفته است این عالم تنها با حواس باطنی درک می‌شود (کلاتری، ۱۳۹۲ش، ص ۱۵۰).

و کسانی می‌توانند خلیفه خداوند بر روی زمین بشوند، که به اعلیٰ مراتب رشد و تکامل انسانی و اخلاقی خود رسیده باشند. بنابراین خیلی مهم است که در آیات قرآن کریم توجه داشته باشیم چه اسامی و صفاتی به کار رفته است. توجه به این اسامی و صفات می‌تواند برای ما بیان کند که موضوع اصلی آیه چه بوده و خداوند متعال قصد داشته انسان‌ها را متوجه چه نکاتی کند و آیه به چه بخشی از مسیر خلقت و تکامل انسان مربوط است.

۱-۴-۱. چرایی مخاطب بودن پیامبر اکرم (ﷺ)

در مباحث قبلی گفتیم که برای متعلق حرف «اذ» در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ...» دو نظر وجود دارد. برخی متعلق آن را فعل مفرد «أذکر» دانسته‌اند و برخی دیگر فعل جمع «أذکروا». در آنجا گفتیم که به اعتبار مخاطب بودن همه انسان‌ها در قرآن کریم، عموم مفسران متعلق این حرف را در اکثر آیات، فعل جمع «أذکروا» دانسته‌اند و در این آیه نیز به تبعیت از دیگر آیات، همین نظر مطرح شده است و ما نیز آن را تأیید می‌کنیم.

اما سؤال بسیار مهم در رابطه با این آیه، آن است که چگونه ممکن است انسانی در زمان خلقت اولیه حضرت آدم (ﷺ) و حوا (ﷺ) حضور داشته باشد و این واقعه را به خاطر داشته باشد و اکنون بخواهد آن ماجرا را یادآوری کند؟ در آن زمان که هنوز انسانی خلق نشده و آیه نیز خطاب به حضرت آدم (ﷺ) و حوا (ﷺ) به عنوان شاهدان ماجرا هم نیست، لذا چگونه می‌توان برای این آیه فعل «أذکروا» را به عنوان متعلق حرف «اذ» در نظر گرفت.

به نظر می‌رسد دلیل آن کسانی که متعلق این کلمه را، فعل مفرد «أذکر» دانسته‌اند هم بی ربط نباشد و ما باید به این مطلب توجه داشته باشیم که در واقع امر و در حقیقت قدسی، پیامبر اکرم (ﷺ) اولین مخاطب آیات قرآن کریم بوده و مسئله یادآوری این واقعه در مرحله اول به ایشان گفته شده و سپس دیگران مورد خطاب قرار گرفته‌اند. بر این اساس فعل «أذکروا» به معنای یادآوری واقعه در رابطه با این آیه نیز صادق است و ما می‌توانیم بگوییم پیامبر اکرم (ﷺ) در آن زمان حضور داشته و به دلیل همین حضور، مخاطب اصلی آیه هستند.

منظور از اولین مخاطب بودن پیامبر اکرم (ﷺ) از دو لحاظ است: در واقع امر و در حقیقت قدسی.

در واقع امر، پیامبر اکرم (ﷺ) اولین مخاطب آیات قرآنی هستند به این اعتبار که آیات قرآن کریم در ابتدا بر ایشان نازل شده و ایشان اولین کسی هستند که با این کلمات نورانی مواجه شده‌اند و سپس در مرحله بعد این آیات را برای مردم قرائت نموده‌اند. اما از لحاظ حقیقت قدسی نیز باز باید گفت پیامبر اکرم (ﷺ) اولین مخاطب آیات قرآن و به طور کلی کلام الهی بوده‌اند با اینکه می‌دانیم ایشان آخرین پیامبر الهی و خاتم پیامبران بوده و قبل از ایشان پیامبران متعدد دیگری بوده‌اند که بعضاً با خداوند متعال مکالمه داشته و وحی الهی بر ایشان نیز نازل شده است.

اولین انسان و پیامبری که با خداوند متعال صحبت کرده، حضرت آدم (ع) است اما از آنجا که مقام معنوی پیامبر اکرم (ﷺ) از حضرت آدم (ع) و دیگر انبیاء الهی بالاتر بوده و نور معنوی ایشان قبل از حضرت آدم (ع) خلق شده است، لذا از لحاظ حقیقت قدسی، ایشان بر همه انبیاء الهی دیگر برتری و تقدم دارند. این مطلب در روایات متعددی به نقل از خود پیامبر اکرم (ﷺ) بیان شده و ائمه اطهار (ع) نیز در کلمات نورانی خود به این برتری معنوی و قدسی اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال در روایتی آمده است که پیامبر اکرم (ﷺ) فرمودند آن هنگامی که حضرت آدم (ع) بین آب و گل بود و هنوز خلق نشده بود، خداوند متعال نور نبوت من را خلق کرده بود و من در آن زمان نبی بودم: «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ».^۱ این روایت به خوبی نشان می‌دهد که جنبه معنوی و رتبه معنوی پیامبر اکرم (ﷺ) از حضرت آدم (ع) بالاتر است و اگرچه آن حضرت آخرین پیامبر الهی هستند. اما رتبه بالاتری از دیگر انبیاء الهی دارند.^۲

۱. ر.ک: (بکری، ۱۴۱۱ق، ص ۲؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۱۴).

البته این روایت به گونه دیگری نیز نقل شده است: «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ أَوْ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۲۷۸).

۲. در روایات متعددی به نقل از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) برخی از فضائل معنوی پیامبر اکرم (ﷺ) نسبت به دیگر انبیاء الهی بیان شده است. به عنوان نمونه بخشی از فضائل معنوی پیامبر اکرم (ﷺ) نسبت به حضرت آدم (ع) که بیانگر تقدم رتبه و مرتبه معنوی ایشان حتی در خلقت است، بدین صورت بیان گردیده است:

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع): إِنَّ كَانَ لِآدَمَ (ع) سُجُودَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّةً فَلِمَحَمَدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ كُلِّ سَاعَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ كَانَ آدَمَ قَبْلَةَ الْمَلَائِكَةِ فَجَعَلَهُ اللَّهُ إِمَامَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيَّةَ الْمِعْرَاجِ فَصَارَ إِمَامَ آدَمَ (ع) وَ إِنَّ خُلِقَ آدَمُ (ع) مِنْ طِينٍ فَإِنَّهُ خُلِقَ مِنَ النُّورِ قَوْلُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ وَ إِنَّ كَانَ آدَمُ أَوَّلَ الْخَلْقِ فَقَدْ صَارَ مُحَمَّدٌ قَبْلَهُ قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي مِنْ نُورٍ وَ خُلِقَ ذَلِكَ النُّورُ قَبْلَ آدَمَ بِالطِّينِ

در بحث از اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرموده است، روایات متعددی از قول پیامبر اکرم (ﷺ) نقل شده است. به عنوان مثال در یک روایتی از ایشان نقل شده است که فرمودند اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرموده، نور من بوده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي».^۱ در حدیث دیگری از ایشان نقل شده که فرمودند اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرموده، عقل بوده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلَ».^۲ همچنین در حدیث دیگری آمده است که اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرموده، قلم بوده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ».^۳

اگرچه این عبارات با همدیگر متفاوت هستند، ولیکن هیچ تناقض و تضادی با همدیگر ندارند و هر سه بر یک حقیقت واحد اشاره می‌کنند. پیامبر اکرم (ﷺ) هم نور است و هم عقل کامل و هم قلم خلقت. به برکت آن حضرت (ﷺ) خداوند متعال جهان هستی و مخلوقاتش را آفریده است لذا قلم خلقت بوده و همه عقول در زیر سایه او هستند. همچنین آن حضرت (ﷺ) هم نور اول است و هم صادر اول و منور یعنی به قول حکما دیگر مخلوقات جهان هستی در زیر سایه نور و عقل و حکمت او هستند و همه فیوضات به اذن خداوند متعال، توسط ایشان به دیگران افاضه می‌شود.^۴

أَلْفَ سَنَةٍ وَإِنْ كَانَ آدَمُ (ﷺ) أَبُو النَّبِيِّ فَمَحَمَّدٌ (ﷺ) سَيِّدُ النَّذْرِ قَوْلُهُ (ﷺ) آدَمُ وَ مِنْ ذُوْنِهِ تَحْتَ لُؤْلُؤِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنْ كَانَ آدَمُ (ﷺ) أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ فَمُحَمَّدٌ أَقْدَمُ مِنْهُ قَوْلُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ (ﷺ) مُنْخُولٌ فِي طَيْبَتِهِ وَ إِنْ عَجَزَتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْ آدَمَ (ﷺ) فَأَعْطَى الْقُرْآنَ الَّذِي عَجَزَ عَنْهُ الْأُولُونَ وَ الْآخِرُونَ...» (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۶، ص ۴۰۲).

۱. ر.ک: (قمی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۷؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۹۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۹۷؛ ج ۱۵، ص ۲۴).

البته در برخی منابع، این حدیث با تعبیر دیگری نیز بیان شده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۴، ص ۳۰۹).

۲. ر.ک: (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۹۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۹۷).

۳. ر.ک: (قمی، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۱۹۸؛ حافظ برسی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۴، ص ۳۱۳).

۴. در این زمینه روایتی در کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی نقل شده که به خوبی کیفیت خلق همه موجودات از نور پیامبر اکرم (ﷺ) را توضیح می‌دهد. لازم به ذکر است که مفسران قرآن کریم از جمله علامه طباطبایی (ﷺ) این روایت را در تفاسیر خود نقل و تأیید کرده اند. متن روایت بدین شرح است:

«رَوَاهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ فَقَالَ نُورٌ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ ثُمَّ أَقَامَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي مَقَامِ الْقُرْبِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَامًا فَخَلَقَ الْعَرْشَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْكُرْسِيِّ مِنْ قِسْمٍ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ حَزَنَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحُبِّ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ

به عبارت دیگر آن حضرت (ﷺ) مفیض بوده و واسطه فیض الهی می‌باشند. فیوضات به برکت ایشان و به خاطر ایشان به دیگران عطا می‌شود. لذا توسل به ایشان و تقرب به آن حضرت (ﷺ) باعث بهره‌مندی بیشتر از فیوضات می‌شود. توسل و تقرب به ایشان باعث تسریع در نیل به کمال است. نهایت اینکه اگر بگوییم رسول خدا (ﷺ) در جهات معنوی، پدر همه انسان‌ها بوده و بالاترین مرتبه انسانی و کمال انسانی را دارند، اشتباه نگفته‌ایم.^۱

أَسْمَاءُ فَخَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ قِسْمٍ وَاللُّوحَ مِنْ قِسْمٍ وَالْحِجَّةَ مِنْ قِسْمٍ وَأَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْخَوْفِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءَ فَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ جُزْءٍ وَالشَّمْسَ مِنْ جُزْءٍ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ وَالْكَوَاكِبَ مِنْ جُزْءٍ وَأَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الرَّجَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءَ فَخَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ جُزْءٍ وَالْعِلْمَ وَالْحِلْمَ مِنْ جُزْءٍ وَالْعِصْمَةَ وَالنُّوْفَ مِنْ جُزْءٍ وَأَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحَيَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَرَشَحَ ذَلِكَ النُّورَ وَقَطَرَتْ مِنْهُ مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ رُوحَ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ ثُمَّ تَنَسَّسَتْ أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْفَنَاسِيهَا أَرْوَاحَ الْأَوْلِيَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۲۲).

«از جابر بن عبد الله روایت شده که گفت به رسول خدا (ﷺ) عرضه داشتیم: اولین چیزی که خدا خلق کرد، چه بود؟ فرمود: ای جابر نور پیغمبریت بود، که خدا اول آن را آفرید، و سپس از او هر چیز دیگری را خلق کرد، آن گاه آن را در پیش روی خود در مقام قربش نگه داشت، و خدا می‌داند چه مدت نگه داشت، آن گاه آن نور را چند قسم کرد، عرش را از یک قسم آن، و کرسی را از یک قسمش، و حاملان عرش و سکنه کرسی را از یک قسمش بیافرید، و قسم چهارم را در مقام حب آن مقدار که خود می‌داند نگه داشت، و سپس همان را چند قسم کرد، قلم را از قسمی، و لوح را از قسمی، و بهشت را از قسمی دیگرش بیافرید، و قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند در مقام خوف نگه داشت، باز همان را اجزایی کرد، و ملائکه را از جزئی، و آفتاب را از جزئی، و ماه را از جزئی بیافرید، و قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند در مقام رجاء نگه داشت، و سپس همان را اجزایی کرد، عقل را از جزئی، و علم و حلم را از جزئی، و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید، و باز قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند در مقام حیاء نگه داشت، و سپس با دید هیبت به آن قسم از نور من که باقی مانده بود نظر افکند، و آن نور شروع کرد به نور باریدن، و در نتیجه صد و بیست و چهار هزار قطره نور از او جدا شد، که خدا از هر قطره‌ای روح پیغمبری و رسولی را بیافرید، و سپس آن ارواح شروع کردند به دم زدن، و خدا از دم آنها ارواح اولیاء، و شهداء و صالحین، را بیافرید.»

۱. علامه طباطبایی (رحمته) با اشاره به روایت‌های مطرح در رابطه با خلقت همه مخلوقات جهان از نور پیامبر اکرم (ﷺ)، به منظور تأیید محتوای آنها در تفسیر شریف خود می‌نویسند:

«و الأخبار في هذه المعاني كثيرة، متطافرة، و أنت إذا أجلت نظرة التأمل و الإمعان فيها وجدتها شواهد على ما قدمناه، و سيجيء شطر من الكلام في بعضها. و إياك أن ترمي أمثال هذه الأحاديث الشريفة المأثورة عن معادن العلم و منابع الحكمة بأنها من اختلافات المتصوفة أو هاهمهم فللخلقة أسرار، و هو ذا العلماء من طبقات أقوام الإنسان لا يألون جهداً في البحث عن أسرار الطبيعة، منذ أخذ البشر في الانتشار، و كلما لاح لهم معلوم واحد بأن لهم مجاهيل كثيرة، و هي عالم الطبيعة أضيق العوالم و أحسها فما ظنك بما وراءها، و هي عوالم النور و السعة» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۲۲).

«اخبار در این معانی بسیار زیاد است، و خواننده گرامی اگر با نظر دقت و تأمل در آنها بنگرد، خواهد دید که همه شواهدی هستند بر بیان گذشته ما، و ان‌شاءالله بزودی بحثی در پیرامون بعضی از آنها خواهد آمد، تنها چیزی که

برخی از شاعران اهل دل که این معنای عرفانی را به خوبی درک کرده‌اند، در اشعار خود با تعبیر لطیف و ذوقی گفته‌اند که پیامبر اکرم (ﷺ)، پدر همه انسان‌ها و از جمله پدر حضرت آدم (ﷺ) و حضرت حوا (ﷺ) نیز هست و این معانی را در عباراتی بلیغ به شعر در آورده‌اند.

«وانی و ان كنت ابن آدم صورة فلی فیہ معنی شاهد بابتی»^۱

یعنی اگر حضرت آدم (ﷺ) به حسب صورت و ظاهر پدیر انسان‌ها بوده و پیامبر اکرم (ﷺ) فرزند حضرت آدم (ﷺ) است، ولیکن در حقیقت، از لحاظ معنوی و نوری، پدر اصلی همه انسان‌ها پیامبر اکرم (ﷺ) است و او پدیر معنوی حضرت آدم (ﷺ) است.

بنابراین پیامبر اکرم (ﷺ) هم در واقع امر و هم از لحاظ حقیقت قدسی، اولین مخاطب آیات قرآن کریم هستند و خداوند متعال در مرحله اول، آیات قرآن را خطاب به ایشان بیان فرموده است. برخی از آیات قرآنی خطاب خصوصی به آن حضرت (ﷺ) می‌باشند و اسراری هستند ما بین خدا و آن حضرت (ﷺ) مانند

عجالتاً در اینجا لازم است سفارش کنم، این است که زنده‌ای وقتی به این اخبار برمی‌خوری، باید در نظر داشته باشی که به آثاری از معادن علم و منابع حکمت بر خورده‌ای، فوری مگو که اینها از جعلیات صوفی مآبان، و اوهام خرافه‌پرستان است، برای اینکه برای عالم خلقت اسراری است، که اینک می‌بینیم طبقاتی از اقوام مختلف انسانی هنوز هم که هنوز است لحظه‌ای از جستجو و بحث پیرامون اسرار خلقت نمی‌آسایند، همچنان که از روز نخست که بشر در زمین منتشر گردید، هر مجهولی که برایش کشف شد، پی به مجهول‌های بسیاری دیگر برد، با اینکه همه بحث‌ها که تا کنون پیگیری شده، در چهار دیواری عالم طبیعت بوده، که پست‌ترین و تنگ‌ترین عوالم است. این کجا و عالم ماورای طبیعت کجا؟ که عوالم نور و وسعت است» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۱۸۶).

۱. اشاره به بخشی از اشعار ابن فارض، ابو حفص (ابوالقاسم) شرف الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی (۵۷۶-۶۳۲ ق / ۱۱۸۱-۱۲۳۵ م). بزرگ‌ترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب. متن کامل این اشعار بدین شرح است:

«وانی و ان كنت ابن آدم صورة	فلی فیہ معنی شاهد بابتی
و کلهم عن سبق معنای دایر	بدایرتی او وارد من شریعتی
و ما منهم الا و قد کان داعیا	به قومه للاحق عن تبعیتی
و قیل فصالی دون تکلیف ظاهری	ختمت بشرعی الموضحی کل شرعة
ففی الصحو بعد المحو ثم الك غیرها	و ذاتی بذاتی اذ تجلت تحلت
فوصفی اذ لم تُدع باثنین وصفها	و هیئتها اذ واحد نحن هیئتی»

ر.ک: (عمر بن فارض، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹).

حروف مقطعه‌ای^۱ که در ابتدای برخی از سوره‌های قرآنی آمده و اگرچه مفسران در توضیح آن اقوال مختلفی بیان کرده‌اند، ولیکن در نهایت گفته‌اند این حروف، رموز و اسراری ما بین خداوند متعال و پیامبر اکرم (ﷺ) بوده و فقط آن حضرت (ﷺ) می‌داند معنا و مفهوم آن چیست.

اما اکثر آیات قرآن کریم به گونه‌ای بیان شده‌اند که برای عموم مردم قابل فهم و درک بوده و قرار است با این آیات، هدایت شوند. حال از این منظر است که گفته می‌شود مخاطب ثانویه آیات قرآن کریم، عموم انسان‌ها می‌باشند از این جهت که می‌بایست با استفاده از رهنمودهای آیات قرآنی، هدایت شده و به سعادت برسند. به همین دلیل عموم مفسران قرآن کریم گفته‌اند که متعلق حرف «اذ» در آیات قرآنی، فعل «أذکروا» به صورت جمع است. اما این متعلق جمع بودن به معنای نفی مخاطب اولیه آن نیست.

۱-۵. چرایی به یاد آوردن واقعه

یکی از سؤالاتی که در رابطه با آیه سی ام سوره مبارکه بقره مطرح است و در مباحث قبلی با عنوان متعلق حرف «اذ» به آن اشاره کردیم و گفتیم که متعلق آن فعل «أذکروا» است، این سؤال می‌باشد که منظور از این یادآوری چیست و چرا

۱. از حروف مقطعه با نام‌های دیگری همچون: فواتح سوره، حروف تهجی، اوائل سوره و حروف افتتاحیه نیز یاد شده است (زنجانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۷۸).

آیت الله جوادی آملی علت نام‌گذاری این حروف به «مقطعه» را به دلیل ناپیوسته قرانت شدن آنها می‌داند و معتقد است که مفسران و قرآن‌پژوهان از آغاز تاریخ تفسیر تاکنون برای تحلیل این حروف به دو دسته تقسیم شده‌اند: برخی آن را راز و رمزی میان خدای سبحان و رسول اکرم (ﷺ) دانسته و از این رو آن را غیر قابل تفسیر می‌دانند، و گروهی دیگر که بیشتر قرآن‌پژوهان و مفسران در این حیطه قرار می‌گیرند، بر آنند که این حروف مانند سایر آیات قرآن گرچه معرفت اکتناهی آن میسر نیست، لیکن تفسیر پذیرند. البته ایشان این آراء گوناگون را رودرروی یکدیگر نمی‌داند و معتقد است اگر این آراء با دلایل معتبر اثبات شود، همه آن‌ها قابل پذیرش است و همچنان راه فحص و ارزیابی درباره این حروف باز است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۲۸).

یکی از نظرات رایج در خصوص حروف مقطعه آن است که این حروف برای تثبته دادن و اسکات کافران نازل شده است چرا که آنان به هنگام قرانت قرآن توسط پیامبر اکرم (ﷺ) با ایجاد جنجال و سر و صدا مانع می‌شدند که دیگران به آن آیات گوش فرا دهند، لذا در آغاز برخی سوره‌ها این حروف نازل شده تا مشرکان با شنیدن این حروف، اعجابشان برانگیخته شود و ساکت شوند و گوش فرا دهند (جوادی آملی، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۸۷). به عنوان مثال در این زمینه می‌توان به آیه ذیل اشاره کرد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَبُونَ»؛ کافران گفتند: «گوش به این قرآن فرانهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پروز شوید!» (فصلت: ۲۶).

خداوند متعال می‌خواهد برخی مطالب را به یاد بیاوریم و مجدد متذکر شویم. آیا اصلاً امکان دارد که چنین واقعه‌ای را کسی بتواند به یاد بیاورد؟ مگر در آن زمانی کسی حاضر بوده است که بخواهد این واقعه را به خاطر بیاورد؟

در مباحث قبلی گفتیم که پیامبر اکرم (ﷺ) از لحاظ حقیقت قدسی و رتبه و مقام معنوی، بالاتر از همه انبیاء الهی بوده و نور ایشان اولین چیزی بوده است که خداوند متعال خلق کرده و لذا در زمان وقوع حادثه، ایشان حضور داشته‌اند. حال مسئله این است که منظور از یادآوری این واقعه چیست و چرا خداوند متعال خواسته است آن حضرت (ﷺ) این موضوع را به یاد بیاورند؟

در اینجا باید توجه داشت که منظور از یادآوری یک چیز، دو مفهوم متفاوت است: الف) گاهی اوقات منظور از یادآوری، بیان مجدد یک مطلب و تذکر دادن آن و گفتن آن به دیگران است. در برخی موارد برای انسان‌ها وقایعی رخ داده که دیگران از آن بی‌اطلاع هستند، لذا لازم است برای دیگران بازگو شود تا متوجه شوند که چه وقایعی در جهان هستی رخ داده و چه اسراری در جهان هستی وجود دارد. لذا یکی از معانی یادآوری، بیان و گفتن مطلب به دیگران و نوعی اطلاع‌رسانی می‌باشد.

ب) اما گاهی اوقات منظور از یادآوری یک مطلب، به خاطر آوردن مجدد آن جهت پرهیز از غفلت و فراموشی می‌باشد. چه بسا واقعه‌ای برای انسان رخ داده و آن فرد شاهد ماجرای آن بوده است اما اکنون آن را فراموش کرده و یا نسبت بدان غافل شده است. در این موارد نیز گفته می‌شود که لازم است آن مطلب را یادآوری کنید تا فراموش نکرده و غافل نشوید.

به نظر می‌رسد منظور از یادآوری در این آیه، بیان مطلب برای دیگران و نوعی اطلاع‌رسانی به دیگران باشد چرا که پیامبر اکرم (ﷺ) در آن نشئه حضور داشته و شاهد مذاکرات بین خداوند متعال و ملائکه بوده است، لذا به ایشان گفته شده این واقعه را برای مردم بازگو کند و به آنان اطلاع دهد که چه وقایعی رخ داده است.

این مطلب، نکته مهمی است که بنده در کمتر تفاسیری دیده‌ام بدان پرداخته شده باشد و اکثراً مستقیم به سراغ شرح و تفسیر واقعه رفته و با استناد به دیگر آیات قرآنی تلاش کرده‌اند که از قول خودشان، چگونگی ماجرا را بیان کنند، اما به نظر می‌رسد خداوند متعال خواسته است با این بیان ظریف، پیامبرش را مأمور بیان این واقعه کند و به نوعی برای کلام و بیان آن حضرت (ﷺ) اعتبار قائل شده

است. توجه به این نکته یعنی اینکه احادیث منقول از پیامبر اکرم (ﷺ) و بیان ایشان از منظر قرآن کریم حجّت است چون اگر اعتبار نداشت و حجّت نبود، خداوند متعال آن حضرت را مأمور نمی‌کرد تا شرح ماجرا را برای انسان‌ها بیان کند. البته این مطلب یکی از واضحات قرآنی است و در آیات بسیاری خیلی صریح و واضح به این مطلب اشاره شده که کلام پیامبر اکرم (ﷺ) حجّت است.^۱

تذکر بنده در اینجا از این باب بود که اگر با دقت در آیات قرآن کریم نگرسته شود، به خوبی می‌توان این حقیقت را از تک تک آیات قرآنی برداشت کرد و نیازی نیست برای اثبات این موضوع فقط به برخی آیات خاص اشاره کنیم. این حقیقت که کلام پیامبر اکرم (ﷺ) حجّت است یکی از واضحاتی است که در بطن اکثر آیات قرآنی نهفته است.

بنابراین مسئله یادآوری واقعه خلیفه شدن انسان و گفتگوی میان خداوند و ملائکه و مأمور کردن پیامبر اکرم (ﷺ) برای بیان آن به دیگران، تلاش برای آگاه کردن دیگران از موضوع و اشاره به شأن و جایگاه پیامبر اکرم (ﷺ) در مقام تفسیر و تبیین آیات قرآنی و نیز اشاره به حضور ایشان در آن هنگام و در آن مقام و مرتبه است. همه این مطالب نکات ظریف و دقیقی است که اگر خوب به آیه دقت کنیم، متوجه آنها خواهیم شد.

۱-۶. چگونگی ساخت کلمه «ملائکه»

مسئله دیگری که ذهن عموم مفسران را به خودش مشغول کرده، چگونگی ساخت کلمه ملائکه از ماده «ملک» است. البته این مسئله را برخی از مفسران ذیل آیات مختلف قرآن کریم که در آنها به بحث از ملائکه پرداخته شده، تا حدودی مطرح

۱. در آیات متعددی به موضوع حجّت بودن کلام پیامبر اکرم (ﷺ) و وظیفه ایشان برای تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم اشاره شده است؛ مانند:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! (النجم: ۳-۴).

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ بَيِّنًا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (از آنها بپرسید که) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین آگاهند!) و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند! (النحل: ۴۴).

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا بُيُوتًا لَهُمْ الَّتِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی؛ و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند! (النحل: ۶۴).

کرده و مطالبی بیان کرده‌اند، و اکنون ما نیز به مناسبت بحث از ملائکه در آیه سی ام سوره مبارکه بقره، این موضوع را مطرح می‌کنیم. سؤال اینجاست که چگونه از کلمه ثلاثی «ملک»، جمع «ملائکه» ساخته شده است؟ و اساساً ملک و ملائکه به چه معنا بوده و چرا به فرشتگان الهی این لقب داده شده است؟

کلمه ثلاثی مَلِک یا مَلْک یا مُلْک بر وزن فعل جمعش یا افعال است و یا فاعول، لذا جمع آن یا اَمَلاک باید بشود و یا ملوک که هیچ کدام به معنی فرشتگان نبوده و چنین کاربردی در زبان عربی و قرآن کریم برای اشاره به فرشتگان پیدا نکرده‌اند. اَمَلاک جمع ملک به معنای زمین و دارایی است و ملوک نیز جمع مُلْک به معنی پادشاهان است. پس کلمه ملائکه چگونه ساخته شده و مفرد آن دقیقاً چیست؟ همزه‌ای که در کلمه ملائکه وجود دارد از کجا آمده است؟ آیا همزه اصلی است و جزء کلمه می‌باشد یا اضافه شده؟ در کدام جمع می‌توانیم همزه را اضافه کنیم؟

برخی گفته‌اند که ملائک بر وزن مفاعل است که در اصل ممالک بوده اما نمی‌توان این نظر را صحیح دانست چون با ساخت کلمه ملائک اصلاً مناسبت ندارد. حال در رابطه با حرف «هـ» در آخر کلمه بعداً صحبت می‌کنیم و خواهیم گفت که در اکثر کلمات برای اشاره به کثرت و زیادی در حالت جمع، یک حرف «هـ» یا «هـ» اضافه می‌شود، لذا فعلاً کاری به حرف پایانی آن نداریم، اما باید بدانیم که این کلمه چگونه ساخته شده و مفرد آن چیست یا اینکه برعکس، از مفرد ملک، چگونه کلمه جمعی به صورت ملائک ساخته شده است؟

آیا مفرد ملائک، یک کلمه چهار حرفی به صورت «ملئک» بوده که در حالت جمع بر وزن مفاعل به ملائک تبدیل بشود؟ همانند کلمه مسجد که در حالت جمع به وزن مفاعل رفته و کلمه مساجد را تشکیل می‌دهد. آیا مفرد این واژه یک کلمه چهار حرفی بوده است؟ پس این کلمه چهار حرفی به چه معناست و چه معنایی می‌دهد؟

واقعیت این است که اکثر مفسران به این نکته توجه نکرده و مطلبی در این خصوص نگفته‌اند که چگونه از کلمه ثلاثی و سه حرفی ملک، کلمه جمعی به صورت ملائک ساخته شده و این کلمه در اصل به چه معناست، ولیکن برخی از مفسران و لغت‌پژوهان به این موضوع توجه کرده و خیلی خوب ریشه این کلمه را توضیح داده‌اند.

از جمله این مفسران، علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان است که تا حدودی

به این موضوع اشاره کرده و اگرچه می‌نویسد که ملائکه جمع ملک است اما بیان می‌کند که در چگونگی اشتقاق این کلمه اختلاف نظر میان علماء وجود دارد. وی سپس بیان می‌کند که گروه کثیری از علماء معتقدند که اصل کلمه ملائکه از «الألوة» به معنی رسالت و فرستادن کسی برای انجام دادن کاری یا ابلاغ پیامی است. وی در ادامه بیان می‌کند که کلمه ملائکه در اصل بر وزن «مفاعلة» است که حالت مقلوب «مفاعلة» بوده و جمع «ملائک» است.^۱

لذا به فرشتگان الهی به این اعتبار ملک گفته می‌شود که فرستاده خداوند متعال هستند و از طرف خدا مأموریت پیدا کرده‌اند برای اداره امور جهان هستی و انجام برخی کارهای خاص مانند نزول وحی که توسط جبرئیل امین انجام می‌شود، یا توفی روح و قبض آن که توسط عزرائیل انجام می‌شود. در بسیاری از آیات قرآن کریم به وظایف ملائکه اشاره شده است و بیان شده که چگونه هر کدام از ملائکه برای انجام کاری خاص از طرف خداوند فرستاده می‌شوند.^۲

البته علامه طبرسی با اینکه خودش اهل علم و فضل است و صاحب نظر می‌باشد، ولیکن این کلام خودش را به کتاب «العین» خلیل بن احمد فراهیدی از عالمان اهل لغت و شیعه مذهب قرن دوم هجری استناد داده است. فراهیدی در کتاب لغت مشهورش به نام «العین»، به تعریف لغات زبان عربی با شروع از حروف تهجی پرداخته و به همین دلیل نام کتابش را «العین» گذاشته است چون اولین حرف حلقوی، حرف عین و سپس غین است و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند

۱. متن کلام علامه طبرسی (رحمته) در تفسیر «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» بدین شرح است:

«و الملائكة جمع ملك و اختلف في اشتقاقه فذهب أكثر العلماء إلى أنه من الألوة و هي الرسالة و قال الخليل الألوک الرسالة و هي المالكة و المالكة على مفعلة ... فالملائكة على هذا وزنها مفاعلة لأنها مفاعلة مقلوبة جمع ملائک ... فوزن ملائک مقلوب مائل مفعول و من العرب من يستعمله مهموزا و الجهموز منهم على إلقاء حركة الهمزة على انلام و حذفها فيقال ملك و ذهب أبو عبيدة إلى أن أصله من لآك إذا أرسل فملاک على هذا القول مفعول و ملائكة مفاعلة غير مقلوبة و الميم في هذين الوجهين زائدة و ذهب ابن كيسان إلى أنه من الملك و أن وزن ملائک فعال مثل شمال و ملائكة فعانلة فالميم على هذا القول أصلية و الهمزة زائدة و الملك و إن كان أصله الرسالة فقد صار صفة غالبية على صنف من رسل الله غير البشر ...» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، صص ۱۷۵ - ۱۷۶).

۲. به عنوان نمونه در این زمینه می‌توان به آیات نخست سوره نازعات اشاره کرد که می‌فرماید:

«وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالْمُسَبِّحَاتِ سُبْحًا * فَالْمُتَدَبِّرَاتِ أَمْرًا»؛ سوگند به فرشتگانی که (جان مجرمان را بشدت از بدنهایشان) برمی‌کشند، و فرشتگانی که (روح مؤمنان) را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند، و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می‌کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آنها که امور را تدبیر می‌کنند! (النازعات: ۱ - ۵).

تا حروف شَفَهی که با نوک زبان بیان می‌شوند. به عبارت دیگر بر خلاف دیگر کتب لغت مشهور که از حرف همزه شروع می‌کنند و سپس بر طبق حروف الفبای مرسوم بعد از پرداختن به الف، وارد ب و ت می‌شوند، در این کتاب ترتیب چینش کلمات از حروف حلقوی شروع شده و همین‌طور ادامه پیدا کرده تا به حروف شفهی مانند سین و شین رسیده است. کتاب العین، از جمله کتب لغت بسیار قدیمی و معتبری است که به علت نزدیکی به زمان نزول قرآن کریم و آشنایی با اشعار دوره جاهلیت، اطلاعات بسیار خوبی را بیان می‌کند و بسیار قابل اعتماد است. به عبارتی این کتاب خیلی قابل اعتمادتر از کتاب‌های لغتی است که در دوره‌های متأخر نوشته شده، لذا پیشنهاد می‌کنم در پژوهش‌های خودتان حتماً به این کتاب مراجعه کرده و از نکات مهمی که ذیل واژگان می‌گوید، استفاده کنید.^۱

فراهدی در کتاب العین خود نکته مهمی را متذکر شده و بیان کرده است که کلمه مَلَئِکَه، جمع الجمع کلمه «أَلک» می‌باشد نه «ملک». وی کلمه «أَلک» آن را به معنای رسالت و ارسال دانسته که در حالت جمع به «الألوک» و «المألکة» بر وزن «مفعلة» تغییر پیدا کرده است. به عبارت دیگر وی معتقد است که کلمه «المألکة» حالت تخفیف پیدا کرده «المألک» می‌باشد که در اصل «مألک» بوده ولیکن حرف «لام» آن بر حرف همزه مقدم شده و به «مألک» تغییر پیدا کرده است.^۲

نکته مهم در بیان چگونگی ساخته شدن و اشتقاق پیدا کردن کلمه مَلَئِکَه،

۱. خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم، ابو عبد الرحمن، ابو الصغای فراهدی یحمدی عتکی آزدی باهلی بصری نحوی عروسی، در سال ۱۰۰ هجری در شهر بصره به دنیا آمد. وی یکی از چهره‌های درخشان علم لغت است و اولین کتاب لغت را به نام «العین» تدوین نموده است. فراهدی برای نگارش این کتاب مدتی در بادیه اعراب به گردش پرداخته و شنیده‌های خود را در مجموعه‌ای تدوین نموده است. واژه‌های کتاب به ترتیب مخارج حروف مرتب و با حرف حلقی عین آغاز شده است. وی دلیل عدم شروع با همزه را بی‌نیاز بودن همزه و قابل تبدیل بودنش می‌داند و همزه را در خیلی موارد که در ابتدای کلمات آمده، زاده یا مبدله می‌داند. دیگر حروف عله را هم بدین خاطر در آخر قرار داده است. وی لغات عرب را به حلقیه، نُهویان، شجریه، اُشلیه، نطعیه، نُثویه، زلفیه، شغویه و هوانیه، تقسیم کرد و بیست‌ونه حرف لغت عرب را در این نه قالب ریخت و کتاب العین را تألیف نمود. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: (فراهدی، ۱۴۱۰ق، مقدمه محقق).

۲. متن کتاب «العین» در زمینه توضیح ریشه «أَلک» و چگونگی ساخت کلمه «مَلَئِکَه» چنین است: «الألوک: الرسالة، و هي المألکة، علی مفعلة، سمیت أَلوکاً لأنها تولک فی الفم» (فراهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۴۱۰) و «و المألک [واحد] المألکة، إنما هو تخفیف المألک، و الأصل مألک، فقدموا اللام و أخرجوا الهمزة، فقالوا: مألک، و هو مفعول من الألوک و هو الرسالة، و اجتمعوا علی حذف همزته کهمزة بری ...» (فراهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۸۱).